



زن مستقل!

وکاروی اندیشه‌های سپهمن دوپووار

حامد خزایی

انتقاد از وضعیت زنان همواره در تاریخ مطرح بوده است. ولی زمان آغاز جنبش‌های فمینیستی اواخر قرن نوزدهم است. هر دسته‌بندی کلی می‌توان فمینیسم را به دو مرحله اصلی تقسیم کرد (۱) مرحله‌ای که از قرن نوزدهم میلادی آغاز شد و تا سال‌های پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) ادامه یافت. این مرحله بسیار متأخر از جنبش‌های عصر روشنگری و در ضمن آن نهضت‌های لیبرال و سوسیالیست بود. از مهم‌ترین دستاوردهای این مرحله می‌توان به فعالیتهای زنان در آمریکا اشاره کرد که در سال ۱۹۲۰ توانستند حق رأی در انتخابات مجلس را به دست آورند. این امر که تحقق آن از ارزش‌های فمینیستی به شمار می‌رفت با گذشت زمان دیگر کشورها را نیز در بر گرفت. جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۴۹) علی‌رغم مشکلات بسیاری که به بار آورد از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری مرحله دوم جنبش‌های فمینیستی بود. در این مرحله فمینیست‌ها عدالتی چون حق رأی زنان یا برابری حقوق زن و مرد را در بسیاری از عرصه‌های زندگی اجتماعی دنبال کردند و به بسیاری از خواسته‌های خود رسیدند. البته به نظر می‌رسد که وضعیت اجتماعی حاکم، پیش از فعالیت فمینیست‌ها تأثیرگذار بود. در این مرحله فمینیست‌ها به دنبال حقوق بیشتری به یاورها و خواسته‌های خود در زمینه‌های تخصصی شدند.

در میان اسامی کثرت‌جورهایی که در مرحله دوم جنبش‌های فمینیستی به طور جدی وارد عرصه‌های اجتماعی شدند نمی‌توان به آسانی از نام فرانسوا گاندیست فمینیست‌ها در کشور فرانسه در قلمرو حقوق سیاسی با مشکلات فراوانی روبرو بودند. چرا که علی‌رغم رای مثبت مجلس نمایندگان به حق رأی زنان، با مخالفت توأمان دولت و مجلس روبرو شدند و به نظر می‌رسد که از عمده‌ترین علل این مخالفت‌ها هر اس‌تشیکلات فرانسوی‌تری از افزایش قدرت زنان بود. از دیگر مشکلات زنان در فرانسه، درگیری آنان با مبارزات ضد استعماری بود که در بسیاری از موارد تنش‌سازنده زنان در تحقق و شکل‌گیری این مبارزات مسکوت‌ماند با

این اوصاف هنگامی که سپهمن دوپووار کتاب برجسته خود «جنس دوم» را در سال ۱۹۴۹ منتشر کرده این امید در دل زنان فرانسه به وجود آمد که سرانجام روزی به حقوق خود دست خواهند یافت. در این کتاب دوپووار با بررسی نظریه‌های زیست‌شناسی، روانشناسی و مارکسیستی نشان داد که تا چه حد تلقی از زن به مثابه «دیگری» بر همه تفکرات و جنبه‌های زندگی اجتماعی تسلط دارد و حتی بنا به استدلال دوپووار خود زنان هم آن را درونی می‌کنند (۲).

معروف‌ترین گفته دوپووار در «جنس دوم» کسی زن به دنیا نمی‌آید، زن می‌شود. به این مفهوم است که زن بودن و زنکی ساخت اجتماع است. این گفته آن قدر حایز اهمیت بود که در آن دوران به محور سیاست فمینیستی تبدیل شد. به نظر می‌رسد که «جنس دوم» دوپووار مهم‌ترین اثر فمینیستی در دوران شکل‌گیری مراحل اول و دوم فمینیسم باشد. دوپووار با انتشار این کتاب به واسطه اطلاعات و آگاهی‌های روشنفکرانه و استفاده از آموزه‌های اگزیستنیالیستی توانست یکی از مؤثرترین آثار فمینیستی را به وجود آورد. دیدگاه دوپووار همواره با تفکرات اگزیستنیالیستی و اهمیت‌ی که این مکتب برای شکل‌دهی کیفیت‌های انسانی قابل استه‌سهانگ بود و او همواره با دیدی انتقادی به تبعیضاتی که به زیر دست بودن زن یا به تعبیر دیگر زن را «دیگری» تلقی کردن جنبه‌های طبیعی می‌دهد می‌نگریست.

به هر حال، آن چه می‌توان در باره این کتاب گفته آن است که نه تنها شکاف میان موج اول و دوم با این کتاب پر شد، بلکه «جنس دوم» به طوری نظری و عملی به یکی از پدیده‌های تأثیرگذار در جنبش فمینیسم تبدیل شد.

سپهمن دوپووار در نهم ژانویه ۱۹۰۸ در پاریس به دنیا آمد. هشت ساله بود که آتش جنگ جهانی اول اروپا را در بر گرفت و زندگی خانوادگی او را به تلاطم شدید دچار کرد. در سال ۱۹۱۳ به مدرسه‌ای کاتولیک رفت اما همواره از نحوه آموزش رایج در آن محل انتقاد می‌کرد و گلایه‌مند بود که او را ابتغای نمی‌کنند. از افراد تأثیرگذار در دوره نوجوانی دوپووار می‌توان از ژاک نام برد. ژاک که

پسر عمومی سپهمن بود، ذهن او را در خصوص دنیای بیرون بیدار کرد. ژاک پیام‌آور کتاب‌ها و نشریات تازه‌ای بود که از دسترس سپهمن دور نگه داشته می‌شد. سپهمن که به علت مخالفت‌های پدرش با مشکل اساسی برای تهیه کتاب روبرو بود به واسطه کتاب‌هایی که ژاک برایش می‌آورد، به مطالعه ترغیب شد. دوپووار در این خصوص در کتاب خاطرات خود چنین می‌نویسد: «ژاک شاعران و نویسندگان به جاری راهی شناخت که من در پاره‌آنان هیچ تمی‌لقصم همراه با او معمولاً همه‌های دور از جهانی که در روزهایش به روی من بسته بود، به خلعه می‌آمد» (۳).

دوپووار در ۱۷ سالگی به سننل معلمی روی آورد و در همین زمان در لیستنیو سنن ماری به تحصیل ادبیات و فلسفه مشغول شد و سپس به دانشگاه سوربن رفت و به تحصیل فلسفه پرداخت. در سال ۱۹۲۸ پس از اخذ مدرک لیسانس بود که در محفل‌های زنان پاریس، فیلا سوف نامی فرانسه، آشنا شد که تأثیر شگرفی در آثار و آراء او گذاشت که از جمله می‌توان به دیگری بودن زن و فمینیسم اگزیستنیالیسم اشاره کرد. در سال ۱۹۴۶ دوپووار به پیشنهاد سارتر بر آن شد تا تحقیقی با این موضوع که زن بودن واقعاً چه تأثیر منفونی در سرنوشته‌ش گذاشته است انجام دهد و این مقدمه نگارش کتاب تأثیرگذار «جنس دوم» بود که وضعیت زن را از نگاه زن در عرصه‌های گوناگون بررسی می‌کرد. دوپووار «جنس دوم» را در دو جلد و هفت بخش نوشت و در آن از رویای تاریخی، اجتماعی، فلسفی و روانی به مقوله «زن بودن» پرداخت. او در این کتاب مسطورعه‌ها، کودکی، جوانی، آشنایی جنسی، زنان همجنس‌گرا، زنان شوهردار، روسپیان، بلوغ و سالخوردگی، زنان خودشیفته و زنان عاشق و مستقل را نقد و بررسی کرد. دوپووار با انتشار این کتاب مورد حمله شدید کلیسای روم قرار گرفت و بسیاری از شخصیت‌ها به نقد اثر او پرداختند. اما هیچ‌گاه از اهمیت این کتاب و تأثیر آن در جنبش‌های فمینیستی کفایت نشد.

از دیدگاه دوپووار، زن در فرهنگ مردسالار، «غنی» یا «دیگری» تلقی می‌شود. از این رو «دیگری بودن» زن مفولمی بنیادی در تفکر

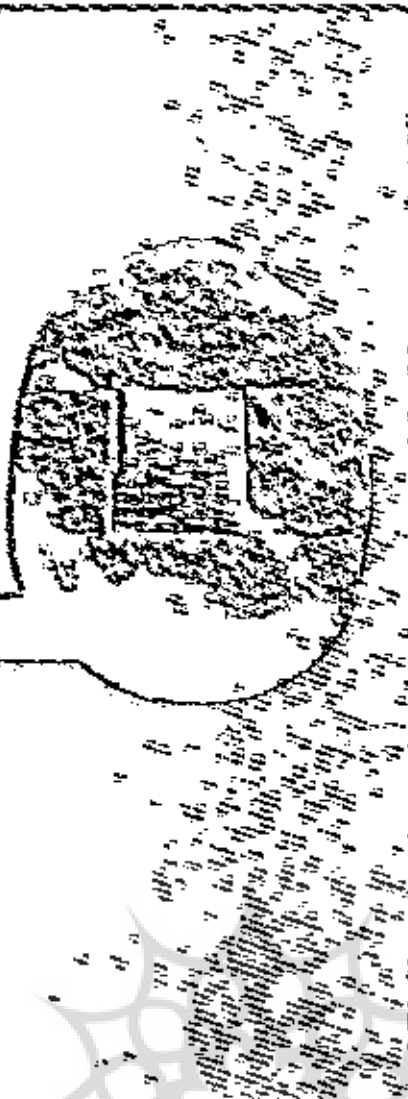
بشر است. به نظر دوبورل زنان را باید از وضعیت کنونی شان آگاه کرد. او همواره بر این نکته تاکید می کرد که زنان باید متوجه شوند که نه تنها موقعیت درجه دومشان به مثابه «دیگری» را مردان بر آن ها تحمیل کرده اند، بلکه خودشان این موقعیت را در دل پذیرفته و به آن تن داده اند. او بر این باور بود که سر نوشت زنان این نیست که به «دیگری» فراموشگار تبدیل شوند که وجودشان تنها به واسطه رابطه با مردان و از دید آنان معنا پیدا می کند. بلکه زنان باید ظرفیت خود را اچنان برای خود آگاهی ارتقا بخشند که بتوانند به انتخاب دست بزنند. به نیازها و خواسته هایشان ارزش بدهند. از نظر دوبورل در حیات اجتماعی، کسی زن به دنیا نمی آید بلکه زن می شود. او همواره بر این نکته تاکید می کرد که زنان باید عدالت و قدرت اقتصادشان را تقویت کنند تا از قاعه پائین دوبورل سه استراتژی را که زنان می توانند برای فاعل مختار شدن و کسب آزادی آزادانه اتخاذ کنند، کل مولد فعالیت فکری و سوسیالسم می کنند (۱).
 دوبورل در «جنس دوم» در حالی که به دیگر بودن زنان می ناخست. به خصایلی که به طور سنتی به مردان نسبت داده می شود از قبیل «خرد» و «فرهنگ» ارزش بیشتری می داد. دوبورل نظریه فمینیستی (از استنسیالیستی یا موضوع دیگری و دیگری بودن را از نظر صفت در پاره سرشت نظری آمیز روابط نسبی فمینیستی کرد. او زن را به مثابه دیگری پدیده ای متمایز یکی تلقی می کند. استوری می گوید که مردان، جامعه را بر مبنای آن می سازند و فراموش می کنند این مفهوم را ناشی از پذیرش دیگری بودن خود زنان می دانند. او در «جنس دوم» بر گونه ای از اگزستنیسیسم فمینیستی تاکید می کند و می گوید: زنان سرکوب می شوند چون نسبت به «خود» مرد، دیگری اند و به علت «دیگری» بودن «غیر مرد» شد. بنابراین مرد «خود» و آزاد است و موجود تیس گندمای است که معنای هستی خود را تعریف می کند. در صورتی که زن «دیگری» یعنی موضوع شناسایی است که معنی اش با آن چه او نیست تعیین می شود (۲).

اگزستنیسیسمی که دوبورل تحت تاثیر سارتر بیان کرده بسیار تاثیر گذار بود. دیگر مباحثی که دوبورل در «جنس دوم» به آن ها پرداخته است: قرن مستقل است. شمس کثیری از زنان ممتاز و برجسته وجود دارند که در حرفه خود به ادغال مالی و اجتماعی دست می یابند و حتی که در برابر امکانات های زن و این تلاش پرسش می کنند. همین دسته از زن ها مطرح می شوند و بحث هایی که فمینیست ها و ضد فمینیست ها مطرح می کنند، بر بار همین زن ها است. از دیدگاه دوبورل این که بگویم این زنان به راه خطا می روند. گفتاری پس نامرست است اما آن چه جایز اهمیت است این است که اینان به راحتی در جایگاه جدید خود استقرار نیافته اند و هنوز در نیمه راهند (۳). دوبورل بر این باور است که زنی که از خود مایه می گذارد، زنی که مسئولیت می پذیرد در صدد نیست که مرد را در زندان به بند بکشد بلکه همواره می گوید که خود را برای رهایی بیابد و در این مسیر خودش در روشنایی تعالی سر بر آورد. در این جا هست که دو تعالی، رو در روی هم قرار می گیرند و هر آزادی به جای آن که متغییر دیگری را به رسمیت بشناسد می خواهد بر دیگری تسلط یابد. در این میان دوبورل تاکید می کند که زن «مروزی» ارزش های مردانه را قبول دارد او می خواهد مانند مردها فکر کند. عمل کند، اقدام کند و بپایزند و به جای این که در صدد پامپدن مردها بر آید، تاکید می کند که با آن ها برابر است (۴).

موضوع زن بودن، امروزه برای انسان مستقل، مسئله های خاصی مطرح می کند. چرا که جهان در چشم اندازی متفاوت به او عرضه می شود. دوبورل در کتاب «خطرات» خود آن جا که از جنس دوم می نویسد، وضاحت و خرسندی خود را از صرف عمر خود برای تبیین آرد و نقد شعاعی فمینیستی اثر می کند. او در این باره می نویسد: «وقتی که می سگاه بودم، اگر به من می گفتند که به مسئله زنانه خواهم پرداخته و جدی ترین خواننده گم زنم خواهند بود، دچار حیرت و حتی خشم می شدم. اکنون از این باب متأسف نیستم. برای زن ها چون گرفتار تفرقه دوپلرگی و زبان شده اند، پیش از مردان مایه برد و باعت و پیروزی و شکست و جود در زن ها توجه مرا بر می انگیزند و ترجیح می دهم که در میان آنان لشکر عملی محدود ولی محکم، در دنیا داشته باشم. نه این که در سطح جهان موج بزنم» (۵).

سهیمون دوبورل در چهاردهم آوریل سال ۱۹۸۶ در ۷۸ سالگی در پاریس در گذشت.

- ۱- نظریه حقیقت های سیاسی در قرن بیستم، ص ۱۲۰
 ۲- جنسی از ایندگان، فرهنگ نظر معاصر، فصلی، ص ۲۹۱
 ۳- سهیمون دوبورل، خطرات، ترجمه ماسم ستوری، ص ۱۸، ۸۷
 ۴- فرهنگ نظر معاصر، فمینیستی، ص ۲۹۱
 ۵- فصلی، ص ۱۴۸
 ۶- سهیمون دوبورل، جنس دوم، ترجمه ماسم ستوری، ص ۲۲۱
 ۷- فصلی، ص ۶۶۸
 ۸- فصلی، ص ۶۶۷



عدالت: از افلاطون به گامس

با عنایت به مطالب فوق باید در تکمیل مشخص تر و روشن تر از آن ها در ارتباط با عنوان مورد بررسی می گفت که برای بررسی مفاهیمی عدالت در دو متن «جمهور» (Politeia) (The Republic) کتاب اول و «فلسفه حقوق» (the philosophy of the law) بخش اول از فصل اول، از روش متنی استفاده می شود. بررسی می شود که خود را اثر الزامات و نتایج دیگر روش ها را ساخته و به وجه التزامی تر و مجرتر موضوع عدالت را مورد بررسی قرار می دهد. اما اصل هادی و راهنمای این نوشتار امکان طرح عدالت از دو منظر درونی و بیرونی است. البته دو منظری که کاربرد عام دارند ولی در عین حال در ارتباط با دو اثر مورد بررسی موضوع بحث بیشتری دارند. بر اساس تعبیر اولیه و کلی، عدالت درونی در ارتباط با وجود مقوله و موضوعی قابل طرح است که در درون انسان منشأ و مبنا دارد و مقوله عدالت را در ارتباط با آن مهم باید موجه و مشروع ساخته. اما در عدالت بیرونی، عدالت در پیوند با موضوع و پدیده های در خارج از انسان مطرح می شود. به عبارت دیگر، در یک منظر عدالت بر پایه مقوله های درون انسانی، معنا و مفهوم پیدا می کند. و در منظر دیگر عدالت اساساً بر اساس مقوله های بیرون انسانی صاحب مفهوم می شود.

افلاطون در کتاب اول «جمهور» سه مبنا و دیدگاه را جدا و متمایز از آید خود در باب عدالت مطرح می کند. در این راستا مبنای یک دیدگاه قاعده (البته قاعده بر مبنای از حرف و سنت) و رعایت این نوع قاعده می باشد. به عبارت دیگر رفتار و عمل بر اساس این قسم قاعده یعنی عدالت مدنظر است که نماینده این دیدگاه «کفالوس» است. اما مبنای قاعده دیگر، نوع و انواع مناسبات و روابطی است که انسان با آن ها می یابد. این ها دیگر بر قرار می کند و بسته به ماهیت این روابط، عدالت معنا پیدا می کند. از این رو در درجه اول مشخص ساختن نوع رابطه و روابط ماهیت

دکتر مصطفی یونس
 مسئله عدالت موضوعی است که برای متفکرین گذشته و حال در خصوص عرصه های چون اخلاق، سیاست و حقوق مطرح بوده و هست. در این نوشته مسئله مذکور با ارجاع به دو اثر «جمهور» افلاطون و «فلسفه حقوق» گامس مطرح می شود. در قبال این طرح شاید به لحاظ روشی این ایراد بیان شود که استدلال و مبنای توچه ای این کار چه است. با توجه به موضوعیت استدلال مطرح کنندگان این اسپراند می توان گفت که علی رغم ادعان به تفاوت منظر، میان این دو متفکر درباره زبان و در این راستا زبان نوشتاری و نیز سبک نوشتاری و با وجود تفاوت و فاصله ویرگانی و محتوایی میان واژه و محتوای بیرونی و انسانی، این دو متفکر در تدبیرین در باب سیاست و اخلاق و نیز حقوق تاگزیر هستند. درباره مقوله و ایده عدالت صرف نظر از این که با چه واژه و مفهومی بیان شود سخن بگویند. که دسترسی ما به این مهم نیز از طریق متن نوشتاری آن ها است.
 به عبارت دیگر، بر اساس توفیق ضمتی یا صریح در چهار چوب اندیشه و فلسفه غرب به تامل در باب عدالت از مبنای هر گونه اندیشه اخلاقی و سیاسی بوده و از آن گریزی نیست. از این رو ایده عدالت را صرفاً بر اساس مقایسه دو اثر مشخص یعنی «جمهور» و «فلسفه حقوق» مطرح می. بازم مبنای این انتخاب محتوایی و روشی است و صرفاً معطوف به مزایای محدود بودن عرصه بررسی نیست. از نظر محتوایی دو اثر مطرح به آثار مهم و مبنایی در عرصه فلسفه اخلاق و سیاست افلاطون و گامس هستند. از نظر روشی نیز به نظر در متن آن است که آثار یک موافق به صورت مستقل مطرح شده و نویسنده بر اساس آن اثر مورد فهم قرار گیرد. یک نویسنده یک اثر.

